

قاعدہ اول: کلماتی کہ برای توصیف پروردگار بہ کار می بریم، همچون آینہ‌ای است کہ خود را در آن می‌بینیم.

هنگامی کہ نام خدا را می‌شنوی ابتدا اگر موجودی ترسنلک و شرم آور بہ ذہنت بیايد؟، بہ این معناست کہ تو نیز بیشتر مواقع در ترس و شرم بہ سر می بری. اما اگر هنگامی کہ نام خدا را می‌شنوی ابnda عشق و لطف مهربانی بہ یادت بیايد ، بہ این معناست کہ این صفات در وجود تو نیز فراوان است.

قاعده دوم: پیمودن راه حق کار دل است نه کار عقل.
راهنمایت همیشه دلت باشد، نه سری که بالای
شانه‌هاست. از کسانی باش که به نفس خود
آگاهند، نه از کسانی که نفس خود را نادیده می‌گیرند.

قاعده سوم: قرآن را می‌توان در چهار سطح خواند.
سطح اول معنای ظاهری است. بعدی معنای باطنی
است. سومی بطن بطن است. سطح چهارم جنان عمیق
است که در وصف نمی‌گنجد.

حالا، آنان که صرفاً به شریعت می‌نگردند و ماورایش را
نمی‌بینند، معنای ظاهری را می‌دانند. طایفه صوفیان
اما معنای باطنی را می‌دانند. اولیای کامل بطن بطن را
می‌دانند. سطح چهارم را اما فقط عاشقان واصل و
پیغمبران می‌دانند.

قاعده چهارم: صفات خدا را میتوانی در هر ذره کائنات بیابی. چون او نه در مسجد و کلیسا و دیر و صومعه، بلکه هر آن همه جا هست. همان‌طور که کسی نیست که او را دیده و زنده مانده باشد، کسی هم نیست که او را دیده و مرده باشد. هر که او را بیابد، تا ابد نزدش می‌ماند.

قاعده پنجم: کیمیای عقل با کیمیای عشق فرق دارد.
عقل محتاط است. ترسان و لرزان گام برمی‌دارد. با
خودش می‌گوید: "مراقب باش آسیب نبینی." اما مگر
عشق این‌طور است؟ تنها چیزی که عشق می‌گوید این
است: "خودت را رها کن، بگذار برود!"

عقل به آسانی خراب نمی‌شود. عشق اما خودش را
ویران می‌کند. گنج‌ها و خزانه‌ها هم در میان ویرانه‌ها
یافت می‌شود، پس هر چه هست در دل خراب است!

قاعدہ ششم: اکثر درگیری‌ها، پیش داوری‌ها و دشمنی‌های این دنیا از زبان منشا می‌گیرد. تو خودت باش و به کلمه‌ها زیاد بھا ندھ. راستش، در دیار عشق زبان حکم نمی‌راند. عاشق بی زبان است.

قاعده هفتم: در این زندگانی اگر تک و تنها در گوشه
انزوا بمانی و فقط پژواک صدای خود را بشنوی،
نمی‌توانی حقیقت را کشف کنی. فقط در آینه انسانی
دیگر است که می‌توانی خودت را کاملاً ببینی.

قاعده هشتم: هیچ‌گاه نومید مشو. اگر همه در ها هم به رویت بسته شوند، سرانجام او کوره راهی مخفی را که از چشم همه پنهان مانده، به رویت باز میکند. حتی اگر هم اکنون قادر به دیدنش نباشی، بدان که در پس گذرگاه های دشوار با غهای بهشتی قرار دارد. شکر کن! پس از رسیدن به خواسته‌ات شکر کردن آسان است. صوفی آن است که حتی وقتی خواسته‌اش محقق نشده، شکر گوید.

قاعده نهم: صبر کردن به معنای ماندن و انتظار کشیدن نیست، به معنای آینده‌نگر بودن است. صبر چیست؟ به تیغ نگریستن و گل را پیش چشم مجسم کردن است، به شب نگریستن و روز را در خیال دیدن است.

عاشقان خدا صبر را همچون شهد شیرین به کام می‌کشند و هضم می‌کنند. و می‌دانند زمان لازم است تا هلال ماه به بدر کامل بدل شود.

قاعدہ دهم: به هر سو که می خواهی شرق، غرب، شمال
یا جنوب برو، اما هر سفری که آغاز می کنی سیاحتی به
سوی درون خود بدان! آنکه به درون خود سفر می کند،
سرانجام ارض را طی می کند.

قاعده یازدهم: قابله می داند که زایمان بی درد نمی شود.
برای آن که "تو" بی نو و تازه از تو ظهور کند باید برای
تحمل سختی ها و دردها آماده باشی.

قاعده دوازدهم: عشق سفر است. مسافر این سفر، چه بخواهد چه نخواهد، از سرتا پا عوض می‌شود. کسی نیست که رهرو این راه شود و تغییر نکند.

قاعده سیزدهم: در این دنیا، بیش از ستاره های آسمان، مرشد نما و شیخ نما هست. مرشد حقیقی آن است که تو را به دیدن درون خودت و کشف کردن زیبایی های باطن رهنمون می شود. نه آن که به مرید پروری مشغول شود.

قاعده چهاردهم: به جای مقاومت در برابر تغییراتی که خدا برایت رقم زده است، تسليم شو. بگذار زندگی با تو جریان یابد، نه بی تو. نگران این نباش که زندگی‌ات زیر و رو شود. از کجا معلوم زیر زندگی‌ات بهتر از رویش نباشد.

قاعده پانزدهم: خدا هر لحظه در حال کامل کردن
ماست، چه از درون و چه از بیرون. هر کدام ما اثرِ
هنری ناتمامی است. هر حادثه‌ای که تجربه می‌کنیم، هر
مخاطره‌ای که پشت سر می‌گذاریم، برای رفع
نواقصمان طرح ریزی شده است. پروردگار به
کمبودهایمان جدآگانه می‌پردازد، زیرا اثری که انسان
نام دارد در پی کمال است.

قاعده شانزدهم: خدا بی نقص و کامل است، او را دوست داشتن آسان است. دشوار آن است که انسان فانی را با خطا و صوابش دوست داشته باشی.
فراموش نکن که انسان هر چیزی را فقط تا آن حد که دوستش دارد، می‌تواند بشناسد. پس تا دیگری را حقیقتا در آغوش نکشی، تا آفریده را بخاطر آفریدگار دوست نداشته باشی، نه به قدر کافی ممکن است بدانی، نه به قدر کافی ممکن است دوست داشته باشی.

قاعدہ هفدهم : آلودگی اصلی نہ بیرون و در ظاهر،
بلکہ در درون و دل است. لکه ظاهری هر قدر هم بد به
نظر بیاید، با شستن پاک می شود، با آب تمیز می شود.
تنها کثافتی که با شستن پاک نمی شود حسد و خیانت
باطنی است که قلب را مثل پیه در میان می گیرد.

قاعده هجدهم: تمام کائنات با همه لایه‌ها و با همه بغرنجی‌اش در درون انسان پنهان است. شیطان مخلوقی ترسناک نیست که بیرون از ما در پی فریب دادنمان باشد، بلکه صدایی است درون خودمان. در خودت به دنبال شیطان بگرد، نه در بیرون و در دیگران. و فراموش نکن که هر که نفسش را بشناسد، پروردگارش را شناخته است. انسانی که نه به دیگران، بلکه به خود بپردازد، سر انجام پاداشش شناخت آفریدگار است.

قاعدہ نوزدهم: اگر چشم انتظار احترام و توجہ و محبت دیگرانی، ابتدا اینها را به خودت بدهکاری. کسی که خودش را دوست نداشته باشد ممکن نیست دیگران دوستش داشته باشند. خودت را که دوست داشته باشی، اگر دنیا پر از خار هم بشود، نومید نشو، چون به زودی خارها گل می شود.

قاعده بیستم: عاقبتمان را ما نمی‌دانیم. اندیشیدن به پایان راه کاری بیهوده است. وظیفه تو فقط اندیشیدن به نخستین گامی است که برمی‌داری. ادامه‌اش خود به خود می‌آید.

قاعدہ بیست و یکم: به هر کدام ما صفاتی جداگانه
عطای شده است. اگر خدا می‌خواست همه عیناً مثل هم
باشند، بدون شک همه را مثل هم می‌آفرید. محترم
نشمردن اختلاف‌ها و تحمیل عقاید صحیح خود به
دیگران بی‌احترامی است نسبت به نظام مقدس خدا.

قاعده بیست و دوم: عاشق حقیقی خدا وارد میخانه
که بشود، آن جا برایش نمازخانه می‌شود. اما آدم
 دائم الخمر وارد نمازخانه هم که بشود، آن جا برایش
 میخانه می‌شود. در این دنیا هر کاری که بکنیم، مهم
 نیتمن است، نه صورتمان.

قاعدہ بیست و سوم: زندگی اسباب بازی پر زرق و برقی است کہ به امانت به ما سپردہ‌اند. بعضی‌ها اسباب بازی را آنقدر جدی می‌گیرند که به خاطرش می‌گریند و پریشان می‌شوند. بعضی‌ها هم همین که اسباب بازی را به دست می‌گیرند کمی با آن بازی می‌کنند و بعد می‌شکنندش و می‌اندارندش دور. یا زیاده بھایش می‌دهیم، یا بھایش را نمی‌دانیم. از زیاده روی بپرهیز. صوفی نه افراط می‌کند و نه تفریط. صوفی همیشه میانه را برمی‌گزیند.

قاعده بیست و چهارم: حال که انسان اشرف مخلوقات است، باید در هر گام به یاد داشته باشد که خلیفه خدا بر زمین است و طوری رفتار کند که شایسته این مقام باشد. انسان اگر فقیر شود، به زندان افتاد، آماج افترا شود، حتی به اسارت رود، باز هم باید مانند خلیفه‌ای سرافراز، چشم و دل سیر و با قلبی مطمئن رفتار کند.

قاعده بیست و پنجم: فقط در آینده دنبال بهشت و جهنم نگرد. هرگاه بتوانیم یکی را بدون چشمداشت و حساب و کتاب و معامله دوست داشته باشیم، در اصل در بهشتیم. هرگاه با یکی منازعه کنیم و به نفرت و حسد و کین آلوده شویم، با سر به جهنم افتاده ایم.

قاعده بیست و ششم: کائنات وجودی واحد است. همه چیز و همه کس با نخی نامرئی به هم بسته‌اند. مبادا آه کسی را برآوری؛ مبادا دیگری را، بخصوص اگر از تو ضعیفتر باشد، بیازاری. فراموش نکن که اندوه‌آدمی تنها در آن سوی دنیا ممکن است همه انسان‌ها را اندوهگین کند. و شادمانی یک نفر ممکن است همه را شادمان کند.

قاعدہ بیست و هفتم: این دنیا به کوه می‌ماند، هر فریادی که بزنی، پژواک همان را می‌شنوی. اگر سخنی خیر از دهانت برآید، سخنی خیر پژواک می‌یابد. اگر سخنی شرّ بر زبان برانی، همان شرّ به سراغت می‌آید.

قاعده بیست و هشتم: گذشته مهی است که روی ذهنمان را پوشانده. آینده نیز پس پرده خیال است. نه آینده مان مشخص است، نه گذشته مان را می‌توانیم عوض کنیم. صوفی همیشه حقیقت زمانِ حال را در می‌یابد.

قاعده بیست و نهم: تقدیر به آن معنا نیست که همیز
زندگیمان از پیش تعیین شده. به همین سبب این‌که
انسان گردن خم کند و بگوید چه کنم، تقدیرم این بوده،
نشانه جهالت است. تقدیر همه راه نیست، فقط تا سر
دوراهی هاست. گذرگاه مشخص است، اما انتخاب
گردش‌ها و راه‌های فرعی در دست مسافر است. پس
نه بر زندگی‌ات حاکمی و نه محکوم آنی.

قاعدہ سی ام: صوفی حقیقی آن است که اگر دیگران سرزنشش کنند، عیش بجویند، بدش را بگویند، حتی به او افtra بینند، دهانش را بسته نگه دارد و درباره کسی حتی یک کلمه حرف ناشایست نزند.

صوفی عیب را نمی بیند، عیب را می پوشاند.

قاعدہ سی و یکم: برای نزدیک شدن به حق باید قلبی مثل محمل داشت. هر انسانی به شکلی نرم شدن را فرا می‌گیرد. بعضی‌ها حادثه‌ای را پشت سر می‌گذارند، بعضی‌ها مرضی کشندہ را؛ بعضی‌ها درد فراق می‌کشند، بعضی‌ها درد از دست دادن مال... همگی بلاهای ناگهانی را پشت سر می‌گذاریم، بلاهایی که فرصتی فراهم می‌آورند برای نرم کردن سختی‌های قلب. بعضی‌ها یمان حکمت این بلایا را درک می‌کنیم و نرم می‌شویم، بعضی‌ها یمان اما افسوس که سخت‌تر از پیش می‌شویم.

قاعده سی و دوم: همه پرده‌های میانتان را یکی یکی
بردار تا بتوانی با عشقی خالص به خدا بپیوندی.
قواعدی داشته باش، اما از قواعدت برای راندن دیگران
یا داوری درباره‌شان استفاده نکن. به ویژه از بت‌ها
بپرهیز، ای دوست. و مراقب باش از راستی‌هایت بت
نسازی! ایمانت بزرگ باشد اما با ایمانت در پی بزرگ
مباش!

قاعدہ سی و سوم: در این دنیا که همه می کوشند
چیزی شوند، تو هیچ شو. مقصدت فنا باشد. انسان باید
مثُل گلدان باشد. همان طور که در گلدان نه شکل ظاهر،
بلکه خلا درون مهم است، در انسان نیز نه ظن منیت،
بلکه معرفت هیچ بودن اهمیت دارد.

قاعده سی و چهارم: تسلیم شدن در برابر حق نه ضعف است نه افعال. بر عکس، چنین تسلیم شدنی قوی شدن است به حد اعلی. انسانِ تسلیم شده سرگردانی در میان موج‌ها و گرداب‌ها را رها می‌کند و در سرزمینی امن زندگی می‌کند.

قاعدہ سی و پنجم: در این زندگی فقط با تضاد هاست که می‌توانیم پیش برویم. مومن با منکر درونش آشنا می‌شود، ملحد با مومن درونش. شخص تا هنگامی که به مرتبه انسان کامل برسد پله پله پیش می‌رود. و فقط تا حدی که تضاد‌ها را پذیرفته، بالغ می‌شود.

قاعده سی و ششم: از حیله و دسیسه نترس. اگر
کسانی دامی برایت بگسترانند تا صدمه‌ای به تو بزنند،
خدا هم برای آنان دام می‌گسترد. چاه کن اول خودش
ته چاه است. این نظام بر جزا استوار است. نه یک ذره
خیر بی جزا می‌ماند، نه یک ذره شرّ.
تا او نخواهد برگی از درخت نمی‌افتد. فقط به این
ایمان بیاور.

قاعدہ سی و هفتم: ساعتی دقیق تر از ساعت خدا نیست. آنقدر دقیق است که در سایه اش همه چیز سر موقععش اتفاق می‌افتد. نه یک ثانیه زودتر، نه یک ثانیه دیر‌تر. برای هر انسانی یک زمانِ عاشق شدن هست، یک زمانِ مردن.

قاعدہ سی و هشتم : برای عوض کردن زندگیمان، برای تغییر دادن خودمان هیچ گاه دیر نیست. هر چند سال که داشته باشیم، هر گونه که زندگی کرده باشیم، هر اتفاقی که از سرگذرانده باشیم، باز هم نوشدن ممکن است. حتی اگر یک روزمان درست مثل روز قبلش باشد، باید افسوس بخوریم. باید در هر لحظه و در هر نفسی نوشد. برای رسیدن به زندگی نو باید پیش از مرگ مرد.

قاعدہ سی و نهم: حتی اگر نقطہ ہا مدام عوض شوند، کل همان است. بہ جای دزدی کہ از این دنیا می رود، دزدی دیگر بہ دنیا می آید. جای ہر انسان درستکاری را انسانی درستکار می گیرد. کل ہیچ گاہ دچار خلل نمی شود، ہمه چیز سر جایش می ماند، در مرکزش... ہیچ چیز ہم از امروز تا فردا بہ یک شکل نمی ماند، تغییر می کند.

بہ جاب ہر صوفی ای کہ می میرد، صوفی ای دیگر می زايد.

قاعده چهلم: عمری که بی عشق بگذرد، بیهوده گذشته.
نپرس که آیا باید در پی عشق الهی باشم یا عشق
مجازی، عشق زمینی یا عشق آسمانی، یا عشق
جسمانی؟ از تفاوت ها تفاوت می‌زاید. حال آنکه به
هیچ متمم و صفتی نیاز ندارد عشق. خود به تنها یی
دنیایی است عشق. یا درست درمیانش هستی، در
آتشش، یا بیرونش هستی، در حسرتش.